

مجله مردم‌شناسی

از انتشارات اواره گل هنرهای زیبای کشور

شماره سوم

دیماه ۱۳۳۵

سال اول

بقلم جناب آقای ابوالحسن فروغی

مطالعه فلسفی قرآن

(نظریات یک فیلسوف ایرانی در آغاز قرن حاضر)

جناب آقای ابوالحسن فروغی در مراتب حکمتی و عرفانی از مشاهیر ایران است. این دانشمند بزرگ کتابهایی در حکمت و فلسفه بزبان فرانسه نوشته که بطبع رسیده است. وی مخصوصاً در آیات آسمانی و سوره قرآنی تعمق و تأملی بسزا دارد و این مقاله خلاصه سخنرانی است که به عنوان « فلسفه قرآن » در یکی از مجامع علمی ایراد فرموده است. ما از توجه این دانشمند بزرگوار بمجله « مردم‌شناسی » بسیار گرامیم و امیدواریم خوانندگان محترم از مطالعه این مقاله استفاده تمام ببرند.

مجله مردم‌شناسی

اهتمام من در مطالعه خاص قرآن کریم تنها از نتایج تولد در آئین اسلام و پیروی از عقیده تقلیدی پدری و مادری شمرده نمیشود چه طبع و حال شخصی وزمان و محیط زندگانی من و تربیتی که مییافتم و سیره که بارث میگرفتم همه با وجود در تقلید و عادت مخالف بود.

مزاج من از آغاز زندگی ظاهراً ضعیف و علیل و باطناً بشدت عصبانی و ساختمان وجودم ندانم بعلمت چه نقص در بنیاد خود بحالی بوده که مقابله میان دو عالم تن و جان را خیلی بیش از صورت عادی نمودار سازد (هر گاه تن بخود باز مانده یکسره رو بپرتگاه عوالم بهیمی و خواهشهای نفسانی داشته در حالیکه جان نشاط حیات را تنها در عالم پاک روحانی میشناخته) و سختی این وضع و کمکش درونی دائم را که بایستی از آن حاصل شود تندی احساس یا احوال انفعالی نفس و شدت تخیل یعنی دو مایه لازم طبع شعر و شاعری همواره اشتداد داده موجب حرکت و هیجان مستمر در نفس من میساخته است.

محیط جامعه نیز چون شروع با دراک بدی احوال و آثار انحطاط و توقف خود میکرد روی نوی بسوی حرکت داشت که محدودان در دایره افکار دینی را بیاد اخبار آخر الزمان و فرج موعود انداخته و آشنایان و توجّه یافتگان با آثار تمدن غربی برتری فعلی آنرا که هنوز شماره قلیلی بودند طالب بهبود اوضاع و دوره ترقی نو با سلوب تمدن جدید ساخته بود. پدر ما فرد شاخصی ازین جمع قلیل بود که بودیعه از جد ما و تممیم بسعی شخصی خود بمعرفت موضوع با اساس علمی رسیده، هنر فصاحت و قلم کم نظیر خود را صرف ترویج این مقصود اصلاحی و نشر معارف همراه آن کرده مستعدان را بتناسب مقصود تربیت مینمود. در داخل خانواده برکت تربیتش پیشتر و بیشتر عاید عقل و طبع معتدل و هوش سرشار و شوق دانش برادر مهمتر من (محمد علی فروغی مشهور) گردید که از همان عهد پدر و آغاز کار تحصیل تا دوره تحقیق برای من نیز در آنچه میبایست بیرون از فکر خویش دریابم استاد دلسوز و هادی راه مطمئنی شد اما من در آغاز امر بتناسب ذوق خاص خود از احوال و تراوشهای وجود پدر (سواى روش فصاحت و رموز آن) توجّه کلى بمشرب عرفان و تجلیل بزرگان عرفا را بیشتر دیدم و آموختم لیکن ازین معرفت مفید در جای خود و سادگی فکر و فهم در دوره میان طفولیت و جوانی و فضولی طبع سبک نقص و ضرر بزرگی بمن متوجّه ساخت و آن گرویدن کود کانه برشته از روش درویش بحد استغراقی بود که موجب اختلال حال و غفلت بلکه انصراف از تحصیل گردید چون واضحاً براهی عامیانه رفته

بودم روزی ناگزیر میبایست باز کردم و برآستی (کمتر بعقل و فهم خود تا بر اثر مماشات و حسن تدبیر پدر) باز گشتم اما با پیشمانی شدیدی از ناخوشنود ساختن پدر و خسارت ترك تحصیل در بهترین سالهای مناسب آن که بدرجه نقصانی رسید که هنوز زبان آنرا نتوانسته ام بدرستی جبران کنم.

این شدت پیشمانی تنها زحمتی نبود که درد نبال باز گشت من از آن سیر درویشی بچگانه میآمد: چه در دوره سیر همان اسلوب ساده و عامیانه اصول و آداب در رشته که در آن وارد بودم برای حد تصور و فهم نارس آن سن صورت مناسبتر و جالبتری از تصویر کمال مطلوب روحانی فراهم داشت که در آن مرتبه میتوانست بقدر حاجت نیازمندی جان و دل مرا با اشتغال بمنظور معنوی و تحصیل قوت در برابر کیشهای هوای نفسانی کفایت کند.

باین ترتیب جراحات زشتی در روح پراضطراب من پدید آمد که علاج آنرا جز در برگرداندن آن بتعلیمی برای خود از خضوع و فروتنی نمییافتم و این خود مطابق با اصول تصوف بود که ما را از نفس خود بر حذر میدارد و اادار باعتراف بعیوب و نقایص خود میکند و بما میآموزد که تنها اراده شخصی ما برای وصول بسر منزل مقصود کافی نیست بلکه باید راهنمایی از آن مردان کامل برگزید که توانسته اند اعتدال درستی در نفس خود فراهم آورده خود در پرتو آن سلوک کرده دیگران را نیز دستگیری کند. باری من جز چنین روش خضوع علاجی نمیدیدم چون هیچگاه قانع نبوده ام باینکه ما همه عیوب و نقایص خود را بحساب طبیعت انسانی بگذاریم و باین عنوان که اقتضای طبیعت و خصایص طبیعی است مقدر و قابل عفو و اغماض بدانیم. بنا بر این من ناچار بودم خارج از وجود خویش کلید راه نجات خود را بیابم و خلاصی و رستگاری را در آنسوی طبیعت انسانی جستجو کنم. اما این حال مانع نبود که بر اثر بازگشت بتحصیل منظم که مرا با افکار جدید آشنا میساخت و دعوت میکرد که کمال مطلوب خود را در علم یا بعبارت صریح تر در رهائی هوش و سلطنت عقل در پرتو نور دانش بشناسم راه کاری برای من گشوده شود. آخر الامر با مدد و شوق عمومی که هنگام انقلاب ایران در پی آزادی سیاسی

ایجاد شده بود توانستم قدم جد در این راه جدید گذارم و ظاهراً از خوش باوری و سادگی خلاص یابم و حتی نزدیک شد در آزادی فکر پی بطرز مخالف با قیود مذهبی بکوبم ولی چه در سر منزل ایمان و چه دور از آن بنظر من چنین میآمد که دوران حکومت عقل باید با احساسات بشردوستی و صلح جوئی و ترقی در روش عدل و انصاف و عشق و علاقه نوع توأم باشد.

با این مقدمه معلوم است که سر نوشت من چه بایستی باشد ... روزی غرش توپها کاخ آمال و آرزوی مرا فرو ریخت و تصور من دایر بر اینکه بشر خواهد توانست تنها در پرتو دانش بسر منزل مقصود رهسپار گردد نقش بر آب شد. اضطرابی که از این راه در روح من روی داد از آنچه در عرصه جهانی واقع گردید شدیدتر شد. هر چه شوق و ذوق داشتم بیکباره مبدل بفتور و بدبینی گشت. جراحات درون من که هنوز کاملاً التیام نیافته بود مجدداً باز شد. خود را ظلمت در ظلمت دیدم زیرا نزد خود چنین احساس داشتم که اگر شوق مطلوبی را نداشته باشم ظلمت بر روح من چیره میشود و شوق کمال مطلوب را از دست داده بودم و جهان غرقه بخون نیز ظاهراً با بکار بردن محصول همان دانشی که ما آنرا منبع حقیقت میدانستیم و کمال مطلوب خود را از آن خواسته همه امیدواری خود را در آن قرار داده بودیم در ظلمت فرو میرفت. پس بر این شدم که باید در جستجوی حقیقت و نجات قدم برای دیگری نهاد و شاید طریق وصول بمقصود همان امری باشد که من بقیاس سادگی اول خود آنرا بیچگانه فرض کرده نزدیک بود از دست بدهم.

مراجعت با بشخور دیرین سرعت صورت گرفت زیرا در باطن بستگی من با ایمان مذهبی قطع نشده بود. در حقیقت آن آزاد منشی که پایه تربیت ما بود مانع از افراط و تفریط میگردید. از طرف دیگر ما بنام اسلام تمدن و فرهنگی بسیار وسیع داشتیم که متعلق بخودمان بود و نمیتوانستیم نسبت بآن بی اعتنا باشیم. در ضمن طبیعت شخصی من که همیشه در تکاپوی کمال مطلوبی بود مرا بر آن میداشت که غایت مطلوب را همان عشق بحقیقت بدانم که وصول بدان همان ایمان یعنی اعتماد بواقعیت وجود و پایه امیدواری بترقی و پیشرفت و اعتلای بشریت میباشد.

باین ترتیب من در روح خود و یا در طریقی که می پیمودم آنچه را که ظاهراً از دست داده بودم مجدداً مییافتم. دلایل و شواهد متعدد دیگری نشان میدهد که ایمان من از میان نرفته بلکه بسوی دانش و خرد و ایمان خواص پیش میرفت.

من و برادرم و تمام کسانی که با آگاهی از علوم جدید از مشرب عرفان نیز اطلاعی دارند همیشه از توافق و انطباق استنتاجات علوم تجربی با اصول اصلی عرفان یا اصول مذهبی چنانکه عرفا تفسیر کرده اند در تعجب بوده ایم مثل اینکه حقایقی را که متصوفه از طریق مکاشفه و الهام کشف کرده بودند علوم تجربی مجدداً از راه عقل کشف میکنند و توسعه میبخشد. تنها نکته ای که من با منکرین درباره آن نزدیک نشده ام نظری است که هم اکنون هم آنرا حقیقت می پندارم و آن اینست که بنظر من فیلسوف یا دانشمند منکر یا شكك اگر ایمان بحقیقت را که محرك تحقیقات بیطرفانه اوست از دست ندهد ایمان حقیقی یعنی ایمانی را که پایه اصلی مذهب است عملاً از دست نخواهد داد. بنظر من دانشمند شكك در همان حالت کفر و انکار خدا با پیروی از سیر کلی فکر بشری يك مرحله منفی را طی میکند که در خلال آن افکار ما از معتقدات ناهنجار و کهنه و توأم با اشتباه و خرافات که در اثر سیر قهقرائی پیدا شده است پاک میگردد تا قوه تفکر انسان که باین ترتیب پاک و مصفی گردیده است قابلیت درک حقیقت را پیدا کند و قدم در مرحله ای گذارد که وجود معبود حقیقی را درک نماید. فکر انسان باین ترتیب خدائی را که بشر بصورت خود فرض کرده انکار میکند تا بوجود خداوندی که بشر را مظهر خود خلق کرده است پی برد و این خداوند همان خالق است که بشر باید در سیر مداوم و ابدی خود بسوی ترقی کوشش کند خود را مظهر کمالات او بسازد (۱).

خطائی که چنین متفکر شکاکی ممکن است مرتکب گردد آنست که جریان افکار خود را در دوران نفی آشکار کند و باین ترتیب سبب پیدایش یکنوع خدا ناشناسی

(۱) این نظر اجمالاً در اثر عقیده اسلامی و عرفانی برای من آمده است که کلمه توحید را آئین اسلام یعنی کلمه « لا اله الا الله » حاوی دو دوره نفی و اثبات میدانند که سالك طریق حقیقت باید سیر کند و چنانکه مشاهده میکنیم دوران نفی مقدم بر دوران اثبات میباشد.

عامیانه و ماده پرستی ناهنجار و بچگانه گردد که دیگر نماینده مشرب علمی شك نیست زیرا مشرب شك علمی باید مبتنی بر يك تأمل عمیق فلسفی باشد بلکه نتیجه خوش باوری افراطی است که در اثر شهوات حیوانی پیدا میشود و این شهوات حیوانی خود مولود نقص طبیعت بشر است.

مدتهاست من از اطراف میثوم که انسان عنوان الوهیت را برای پوشانیدن نادانی و جهل خود اختراع کرده است و مجموع مجهولات خود را خدا نام نهاده و مدتهاست بر این عقیده ام که این اندیشه با حقیقت فهم درست از معنی الوهیت مطابقت دارد و وجود خدا را نفی نمیکنند مؤید وجود مافوق الطبیعه او است زیرا حکیم حقیقی کسی است که ذات باری را غیب الغیوب یا بعبارت جسورانه این زمانی مجهول بزرگی بداند که بوجود آن معتقدیم و دائماً در صدد هستیم او را بشناسیم و مانند ریاضی دان که کلیه معلومات را برای کشف مجهول «X» یکجا جمع میکند ما نیز برای کشف این مجهول عظیم کلیه کمالات و توانائیهای مثبت را که آثار آنها را در عالم وجود مشاهده میکنیم گرد نام او جمع میکنیم تا بشناسائی او برسیم این کمالات و سیر شامل همان حقایق مجهولی است که ما باید کشف و چگونگی آنها را درك کنیم و کمالاتی را که در این سیر ادراک میشود در نفس خود بوجود آوریم.

از طرف دیگر من مدتها پیش باین مطلب برخوردیم که گفته آنهاست که عقیده دارند بشریت در پرتو دانش بحد بلوغ رسیده و دیگر دوران ظهور پیغمبران سپری شده است کاملاً با گفته های صریح نبی اکرم (ص) که خود را خاتم النبیین دانسته انطباق دارد.

بنابر این مشاهده میکنیم که دوران ظهور پیغمبران در تحول عالم بشریت مستلزم مغایرت با دوران حکومت علم نیست بلکه این دو دوران برعکس دو مرحله مکمل یکدیگر از سیر بشر بطرف حقیقت میباشد زیرا آخرین پیغمبران خود مانند اولین نمایندگان عصر جدید اعلام کرده است که دوران پیغمبری خاتمه یافته بنظر من عصر دانش یا دوران حکومت عقل که ما در تکاپوی آن هستیم بمنزله شکفتن شکوفه تکامل بشری است که در دوران انبیا بسته و نارس بود و بکمک دم کرامت بار ایشان

اکنون روبشکفتن میرود. پیشگوئیها درباره آخر الزمان که قبلاً درباره آن صحبت داشتیم مکرر بذهن من میگذشت زیرا هر بار که من خواستم تحول تمدن بشری و جهت سیر آنرا در دوران کنونی بیان کنم استنتاجات من با صورت کلی این پیش بینی ها انطباق و توافق حاصل میکرد و مرا بر آن میداشت بتفکر پردازم و از خود سؤال کنم آیا این پیش بینی ها نماینده قسمتی از کمال مطلوب بشری و درك این مطلب که وصول باین مطلوب غائی در اثر ترقی بشر حاصل خواهد شد نمیشد؟

باین ترتیب قبل از اینکه شروع بمطالعه مستقیم قرآن کنم شاید در اثر نفوذ زمینه معنوی و روحانی جامعه ما که مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر تعلیمات قرآن قرار گرفته است اصولی را فرا گرفته بودم که در پرتو آن میتوانستم ایمان بخردانه ای حاصل کنم و بآن توسل جویم زیرا همیشه احساس میکردم که احتیاج بیک پشتیبان معنوی دارم. ولی حادثه عظیم جنگ جهانی در واقع ایمان مرا بعلم مترنزل ساخت در اثر این حادثه وحشتناک دچار شك و تردید و عدم اعتماد نسبت بعلم شدم در حالیکه قبل از آن عقیده داشتم علم باید تنها راهنمای من در راه بنانهادن ایمان باشد و آنرا مانند خود ایمان لازم و واجب میدانستم. چنین بنظر آمد که بین ایمان و علم تضادی موجود است و عدم اعتمادیکه ظاهراً بایستی بایمان یا بعلم پیدا کنم مجدداً دامنگیر روح من شد. در اثر این جریان چنین احساس کردم که پیشنیانی معنوی معصومین یعنی مردان خطاناپذیر و تقوی و فضیلت ایشان احتیاج مبرمی دارم. در واقع عالم بشریت هر چه دارد مدیون این ارواح طیبه است متأسفانه تنها اراده من برای پیدا کردن این اشخاص یا بقول هانری برگسون این قهرمانان کافی نبود تجربیات پدرم و تجربه ضعیف خود من ثابت میکرد که در عصر ما اینگونه مردان بزرگوار کمیاب میباشند. جنگ جهانی نشان داد که اگر هم اینگونه بزرگواران وجود هم داشته باشند نفوذ کافی ندارند و بنابراین پیدا کردن آن کار آسانی نیست. پس از مدت ها سرگردانی و اضطراب و پریشانی بالاخره باین نتیجه رسیدم که این راهنمایان بشر اگر امروز ظهور ندارند یقیناً در گذشته وجود داشته اند زیرا بشر توانسته است يك سلسله اصول معنوی کسب کند و در پرتو آنها بمرحله کنونی تمدن واصل گردد. این وجودهای

پاك كه يقيناً آثاری از معارف و مكشوفات خویش باقی گذاشته اند كه باید بدست آورد و مستقیماً مورد مطالعه قرار داد. در اثر کلیه اعترافاتی كه مذکور افتاد باین نتیجه رسیدم كه تنها منابعی باید مورد مطالعه واقع شود كه متصل بمنابع اصلی مذاهب حقه باشد یعنی آن مذاهبی كه دخالت مؤثر در تأسیس مبنای روحانی یا معنوی برای يك تمدن قابل دوام داشته اند و این منابع همان كتابهای آسمانی است. . . . طبعاً در اثر اینکه مسلمان بدنیا آمده بودم ولی بانكه بر اطلاعات مختصری كه از منابع مذاهب مختلفه دیگر داشتم باین نتیجه رسیدم كه اگر كتابهایی بخالق عالم نسبت داده شود هیچ دلیل مقنعی نیست كه قرآن هم جزء آنها نباشد و بالنتیجه قرآن را برای مطالعه و مذاقه انتخاب نمودم. پس تصمیم گرفتم مستقیماً بمطالعه « كتاب خدا » بپردازم تا عیلاجی برای جراحت خونبار درونی خود كه تیشه بریشه حیاتم میزد پیدا كنم.

در اثر نفوذ شفا بخش كتاب خدا بزودی پریشانی من نسبتاً تخفیف یافت زیرا اولین نتیجه ایكه از مطالعه مستقیم قرآن مجید گرفتم این بود كه مجدداً اعتماد بعقل و اعتقاد بعلم را بازیافتم. در اثر این بهبودی سریع توانستم مجدداً باذوق و شوق فراوان مطالعات و تألیفات مختلف خود را ادامه دهم، این تألیفات با وجود اختلاف ظاهری در باطن از منبع فیاض عشق و حس تحقیق سیرآب شده بود و بیش از پیش مجموعاً بصورت مشرب فلسفی درمیآمد. در عین اینکه بمطالعه مستقیم قرآن میپرداختم و آنرا بمنزله عبادت برای راحتی روح خود تلقی میکردم توانستم مطالعات دیگری كه بیشتر جنبه تفكر داشت دنبال كنم و این مطالعات منجر بیک سیستم كامل فلسفی گردید كه بنام فلسفه دینامو - سنتمك اخیراً بكرات درباره آن صحبت کرده ام. تذکر این نکته باین جهت بود كه این دو فعالیت فكري بر روی یكدیگر متقابلاً تأثیر داشته اند. از طرفی در قرآن مطالبی پیدا كردم كه از لحاظ روانشناسی و فلسفی مورد مطالعه واقع گردیده و از طرف دیگر در سیستم فلسفی كه بنا مینهادم نکاتی را درك كردم كه برای توجیه و تشریح رموز قرآن مورد استفاده واقع گردید. مجموعه مطالعات خود را در باره این كتاب آسمانی كه منبع اصلی مذهب اسلام میباشد بنام « مطالعه فلسفی قرآن » نام نهادم.

راهی كه برای وصول بمطالعه فلسفی كتاب خدا بپیومدم مانند بیاناتی كه اکنون بسمع شما میرسانم بس دور دراز بود، مدت ها طول كشید تا این نهال بارور شد ولی ثمر آن آنقدر پر شكوه و جلال بود كه از آرزوها و آمل وسیع من نیز تجاوز كرد. بحقیقی غیر منتظره برخوردارم كه گمان نمیکردم در كتاب مقدس بآن اشاره شده باشد. این حقایق با اصول عقلانی مطابقت داشت و برخلاف عقیده آنانكه میخواهند از مذهب برای تخطئه علم و عقل استفاده كنند و خود من هم نزدیک بود دچار این اشتباه شوم راهنمای فكر و شفا بخش روح او میباشد. من در آن كتاب حقایقی كشف كردم كه پایه آزاد منشانه ترین و بخردانه ترین اصول اخلاقی میباشد و برخلاف آن خود خواهانیکه خود را بدون دلیل برگزیده خداوند میدانند و دین را مكتب تعصب و وسیله نفاق و جدائی و دستاویز سلب آزادی و شخصیت می پندارند و از ایمان برای ارضای غرور خویش استفاده میکنند؛ مبنای اخلاقیات را در این حقایق كشف كردم و درك نمودم.

چنانكه گفتم من در قرآن بكشوفات مهمی نایل گردیدم كه حتی احتمال آنرا هم نمیدادم. شاید این موفقیت نتیجه تر كیب سالمترین جنبه های طرز فكر مغرب زمین و مشرق زمین بود كه ما در اثر تربیت پدر مهربان و هوشمند خود از آن برخوردار شده بودیم. . . .